



بیرون از قانون

نمایشنامه‌ای در سه پرده

درباره کتاب

هنگامی که مادر رُز در ابتدای نمایشنامه خبردار می شود که تمام شهر درمورد رابطه دخترش با آردن آهنگ ساز سرشناس که متأهل هم است حرف می زنند، به هیچ وجه نمی تواند آن را با تصویری که از دختر جوان آرام و نارسش دارد هماهنگ ببیند. رُز دختر یک خانواده طبقه متوسط است و کتاب خوان، که نظرات مستقل خود را دارد و بر آن پای می فشارد. عشق دوسویه رُز و آردن در فضای چیره اخلاقی و سنتی آن دوران کپنهاگ جریان می یابد که مردم شهر و خانواده از آن بستر به رفتار بی پروای این دو می نگرند. رفتاری که برای خانواده این دختر، به ویژه پدر، بسیار سنگین است و ناپذیرفتنی. موضوع این رابطه که به درون خانواده کشیده شده است فضای ملتهب و پرکشش و جذابی را به تصویر می کشد. فضایی که در یکسویش این دختر جوان قرار دارد و در دیگری سایر اعضای خانواده که هرکدام خود را به درودیوار می زنند تا دختر را به سر عقل آورند. رُز از یکسو در جدال شکستن این فضای عرف و اخلاق مسلط بر جامعه و خانواده است برای رهایی از بندهای آن، و ازسوی دیگر تصمیم دشوار به برگزیدن زندگی با این هنرمند. آردن آینده ای را برای زندگی مشترک با رُز ترسیم می کند که پایداری توأم با عشق آن بسته به تن دادن رُز به شرطهایی است که آردن برای شکوفایی خلاقیت های خود پیش پای او می گذارد.

درباره نویسنده

ادوارد براندس زاده ۱۸۴۷، دانمارک، یکی از نویسندگان و نمایشنامه نویسان برجسته، و درعین حال از سیاست ورزان سده نوزدهم و بیستم زادگاه خود به شمار می آید. او همراه با برادر بزرگ ترش، گئورگ براندس، در شناساندن ادبیات اروپا و نویسندگان بنام اروپا به ویژه اسکاندیناوی در اروپا و جهان نقش برجسته ای را در زمان خود ایفا کردند. براندس کارشناسی زبان داشت و به زبان عربی نیز چیره بود. در رساله دکترایش به شکل گیری مفهوم 'در متون کهن مذهب هندو پرداخت و نمایشنامه ای تاریخی نیز درباره دنیای عرب و اسلام نوشت. نگاه او بازتابی است از کشاکش های اجتماعی و فرهنگی دوران او در انکشاف جنبه های گوناگون مدرنیته ای که در اروپا شکل می گرفت و بر جان و روان انسان ها آتش می افروخت. بیان شخصیت ادبی او را به بهترین شکل از زبان هنریک ایبسن می توان شنید که در نامه ای نوشت: «همه کارهای نمایشی تان علاقه ژرفم را سخت برانگیخته و من روی هم رفته، تنها انگشت شمار کارهایی چون بر پایه قانون را می شناسم که به این ژرفی بر حال و هوا و احساساتم کارگر شده باشند».

درباره مترجم

نادر تجدد، در سال ۱۳۳۲ در شهری به دنیا آمد و از سال ۱۳۶۷ در کشور دانمارک زندگی می کند. او دارای کارشناسی مهندسی مکانیک از دانشگاه شریف، فوق لیسانس در این رشته از دانشگاه فنی دانمارک و لیسانس در رشته تاریخ اندیشه و فلسفه از دانشگاه آهوس این کشور است. تجربه کاری او در صنعت از ایران آغاز می شود و با ده ها کار در کارخانه های دانمارک تداوم می یابد. چاشنی سال ها تحصیل و کار در رشته های فنی با گرایش او در دنیای فلسفه و ادبیات همراه بوده است. نادر تجدد زبان دانمارکی را در مدارس زبان و زندگی در محیط زبان فراگرفت و در خلال ترجمه از دانمارکی به فارسی دانش خود را هرچه بیشتر تقویت کرد و راه را برای ترجمه آثار کلاسیک ادبیات دانمارک، از جمله برگردان نمایشنامه هایی از ادوارد براندس که جای آن ها در بازار کتاب ایران بسیار خالی است، هموار کرد. نامه های هنریک ایبسن به ب. بیرنسن و گ. براندس از ترجمه های نادر تجدد است



بیرون از قانون

نمایشنامه‌ای در سه پرده

ادوارد براندس

برگردان از زبان دانمارکی

نادر تجدد



براندیس، ادوارد، ۱۹۴۷-۱۹۳۱ م.

Edvard Brandes ۱۹۴۷ - ۱۹۳۱

بیرون از قانون: نمایشنامه‌ای در سه پرده/ ادوارد براندیس، برگردان از زبان دانمارکی نادر تجدد؛

ویراستار: مهدی سجودی مقدم

تهران: مهراندیش، ۱۴۰۴، ۱۱۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۵۸-۳۴-۱

۹۷۱۶۴۰۰ PT۱۴۰۳ ۱۴۰۳ ب ۴ پ ۸۳۹/۸۲۳۶



در این کتاب از «نشانه درنگ» که با علامت «!» مشخص می‌شود، استفاده شده است. «نشانه درنگ» نویسه مناسبی است که به جای ویرگولِ ناجا می‌نشیند و بسیاری از دشواری‌های خواندنِ درستِ متنِ فارسی را نیز برطرف می‌کند



بیرون از قانون

نمایشنامه‌ای در سه پرده

- ادوارد براندیس
- برگردان از زبان دانمارکی: نادر تجدد
- ویراستار: مهدی سجودی مقدم
- گرافیکست: پیمان‌ه صفائی تهرانی • آماده سازی و نظارت فنی: مهراندیش
- چاپ اول: تهران، ۱۴۰۴
- چاپ: قنشقایی • ۵۰۰ نسخه • شماره نشر: ۴۰۰
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۵۸-۳۴-۱
- قیمت: ۱۹۰ ۰۰۰ تومان



هرگونه خلاصه‌نویسی، تکثیر و یا تولید مجدد این کتاب، به‌صورت کامل و یا بخشی از آن، اعم از چاپ، کپی، فایل صوتی یا الکترونیکی بدون اجازه کتبی ناشر 'ممنوع و موجب پیگرد قانونی است

همچنین اجرای زنده یا آنلاین مشروط به کسب اجازه کتبی از ناشر است.

انتشارات مهراندیش

خیابان فلسطین شمالی، بعد از خیابان بزرگمهر، نرسیده به خیابان انقلاب،

کدپستی: ۱۴۱۶۹۳۴۱۱۳

همراه: ۰۹۱۲۵۵۹۱۶۰۲

بن‌بست نیلوفر، شماره ۱، واحد یک.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۹۳۶۵



www.mehrandishbooks.com

mehrandish@yahoo.com

f mehrandishnashr

me@mehrandishbooks

@mehrandishbooks

فهرست

۷	پیشگفتار مترجم
۱۵	چهره‌ها
۱۷	پرده نخست
۴۹	پرده دوم
۷۷	پرده سوم

پیشگفتار مترجم

در روند آشنایی هرچه بیشتر با ادبیات کلاسیکِ اسکاندیناوی و به‌ویژه دانمارکی در طی دهه‌ها زندگی، تحصیل، کار و مطالعه در این کشورِ کوچکِ پنج‌میلیونی، به ادوارد براندس از نمایشنامه‌نویسان دانمارکی برخوردیم و کارهای او را با اشتیاق فراوان یکی پس از دیگری خواندم. با وجود فاصلهٔ زمانی ادوارد براندس با ما آن‌چنان نوشته‌هایش برایم تازه و گیرا می‌نمود که گویی او در همین زمانهٔ ما می‌زید و کنکاشِ جان و اشتیاق و کشمکش‌های آدم‌هایش برای معنا بخشیدن به زندگیِ خود در نمایشنامه‌هایش گویی دربارهٔ خود ما و زندگیِ آدم‌های پیرامونمان است که زیرِ نگاهِ تیزبین او قرار می‌گیرند و به نمایش درمی‌آیند. شگفتیِ من آنجا چندبرابر شد که با نمایشنامه‌های تاریخی او آشنا شدم و با آدم‌هایی که بیش از هزار سال با زمانهٔ او و ما فاصله داشتند و به گذشتهٔ تاریخی سپرده شدند. اما، باین‌همه فاصلهٔ زمانی او همچنان زیبا و شگفت‌انگیز^۱ تب‌وتابِ این انسان‌ها را زنده و ملموس و انسانی در برابر خواننده به نمایش می‌گذارد. درست است که زمینهٔ اجتماعی او برای پرداختن به شخصیت‌های نمایشنامه‌هایش، آن دورهٔ زمانی دانمارک بود، اما جهان‌شمولی شخصیت‌های موردِ پردازش او بدونِ پرو برگرد از او نیز نمایشنامه‌نویسی با ارزش‌گذاریِ جهانی می‌سازد. با این درک از او و کارهایش شگفت‌زده شدم که چطور هیچ اثری از نام و کارهایِ این نویسنده در بازار کتاب ما ایرانی‌ها به فارسی یافت نمی‌شود، و

جای آن‌ها را بسیار خالی یافتم.

از آنجایی که شرایط کشورهای اسکاندیناوی آن زمان و به تبع آن دانمارک را با کشاکش میان ارزش‌های مدرن نوپای اروپایی از یکسو، و ارزش‌های سنتی دیرپای آن از سوی دیگر می‌توان تعریف کرد، شباهت‌های بسیاری را نیز در مقایسه آن با آنچه مادر این روز و روزگار در کشورهایی که هنوز سنت‌ها از جایگاه بالایی در فضای فرهنگی خود برخوردارند، می‌توانیم ببینیم. و از آنجایی که به‌ویژه در کشور ما ایران در سده و دهه‌های اخیر ارزش‌های سنتی با ارزش‌های رو به گسترش دنیای مدرن یا شبه‌مدرن پنجه در پنجه افکنده‌اند، خواندنِ نمایشنامه‌های ادوارد براندس که شدیداً متأثر از آن فضای پرشباهت است، برای خواننده ایرانی می‌تواند بسیار جالب و گاه راه‌گشا باشد. از این‌رو به دنبال آشنایی هر چه بیشتری که با کار این نویسنده پیدا کردم، بر آن شدم کارهایی از این نویسنده را به زبان فارسی و البته زبانی گفتاری برگردانم. چند نمایشنامه از او را در دست دارم و انتشار نخستین آن را به نام بیرون از قانون، با این مقدمه از نویسنده که برای آشنایی خواننده با او و زمانه و کارهایش گرد آورده‌ام، آغاز می‌کنم. با این امید که کارهای دیگری از این نویسنده را بتوان به‌مرور به بازار کتاب رساند.

کارل ادوارد کوهن براندس^۱ (۱۸۴۷-۱۹۳۱) در یک خانواده یهودی به دنیا آمد و مانند برادرش گئورگ براندس^۲ که منتقدی ادبی و گفت‌وگوگری اجتماعی بود، به‌عنوان منتقدی رادیکال و واقع‌گرا^۳ در حلقه روشنفکران کپنهاگی و یکی از چهره‌های برجسته شکوفایی جامعه مدرن در اروپا و به‌ویژه در کشورهای اسکاندیناوی به‌حساب می‌آید. او در عرصه‌های فرهنگی، نویسندگی، سیاسی و اقتصادی در زادگاهش دانمارک در سده‌های نوزده و بیست فعالیت داشته است و در زمینه سیاسی، حلقه‌ای که او بدان تعلق داشت را چپ ادبی یا چپ اروپایی می‌نامیدند، که نگرشی انتقادی نسبت به تفکر لیبرال ملی داشتند. رادیکال‌ها اغلب به آزاداندیشانی نسبت داده می‌شد که از یک‌سو برای آزادی و به‌ویژه آزادی

1. Carl Edvard Cohen Brandes.

2. Georg Morris Cohen Brandes (1842 – 1927).

3. Realist.

اندیشه پا می‌فشرده و از سوی دیگر انتقاد از سنت، دین و مفاهیم و آموزه‌های متأثر از آن‌ها را، با نگاهی علمی، واقع‌گرایانه و پوزیتیویستی، در کانون توجه خود قرار می‌دادند. این رادیکالیسم با چشم‌انداز اروپایی بر موقعیت دانمارک تأکید داشت و انتقادی جدی داشت به هر آنچه بیش از حد رنگ ملی به خود می‌گرفت. ادوارد براندس تا اواسط دهه ۱۸۷۰ عمدتاً منتقدی بود در زمینه ادبی و روزنامه‌نگاری که از تجربه پیشرفت جریان چپ پاریس در ۱۸۷۶ الهام می‌گرفت، و با این نگاه در فضای سیاسی کپنهاگ آن دوره وارد سیاست شد. او در سال‌های پیش رو شبکه سیاسی خود را گسترش داد تا اینکه در ۱۸۸۱ پیشنهاد سردبیری روزنامه حزبی که نام چپ را یدک می‌کشید، ولی در اصل حزبی لیبرال بود را پذیرفت. او نخست همراه با ویگو هوروپ^۱ سردبیری این ارگان حزبی را بر عهده داشت که در نهایت به دلیل تقابل دیدگاهی این دو با دیدگاه رمانتیکی غالب در حزب، به برکناری این دو از این نشریه کشید. ادوارد براندس همراه با هوروپ و چند تن از روزنامه‌نگاران و نویسندگان دیگر نشریه پلیتیکن را در سال ۱۸۸۴ به راه انداختند که در آن زمان نقش چپ رادیکال را ایفا می‌کرد. نشریه پلیتیکن تأثیر مهمی در حیات سیاسی جامعه بازی کرد و در سال ۱۹۰۵ در پایه‌گذاری حزبی به نام حزب رادیکال چپ نقش آفرینی کرد. این حزب در ۱۹۰۹ در ائتلاف با سوسیال‌دموکرات‌ها به قدرت رسید و ادوارد براندس نیز وزیر دارایی شد، که در بازه زمانی سال‌های جنگ جهانی اول نیز همچنان این جایگاه را در دست داشت. ادوارد براندس چندین دهه نیز در مجلس ملی دانمارک کرسی نمایندگی داشت. آغاز دهه ۱۸۹۰ زمان سرخوردگی سیاسی برای ادوارد براندس بود. این نیروهای ارتجاعی بودند که در حال افزایش بودند و نه رادیکالیسمی که مورد نظر براندس قرار داشت، و این باعث بریده شدن او از سیاست در آن دوره شد. او با وجود سال‌ها فعالیت سیاسی و روزنامه‌نگاری از شهر کپنهاگ بُرید و در سال ۱۸۹۴ همراه با خانواده، به دلایلی از جمله خانوادگی، در کریستیانای نروژ ساکن شد. به‌طور کلی می‌توان گفت برای دوره ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰، ادوارد براندس یک

1. Viggo Høerup.

شخصیت مرکزی در فرهنگ و سیاست دانمارک به حساب می‌آمد، که در نیمه نخست این دوره همراه با برادر بزرگش گئورگ براندس و در نیمه دومش با ویگو هوروپ نقش‌آفرینی کرد. او افکار این دو مرد بزرگ دوران خود را در عرصه ادبیات و سیاست به یک جنبش بزرگ‌تر در تبدیل ایده‌ها به سیاست عملی، هم برای رادیکالیسم ادبی و هم برای رادیکالیسم سیاسی، پیوند داد. نقش او تعیین‌کننده بود، زیرا او بود که تفسیرهای ایدئولوژیک را حفظ کرد و ارائه داد. برادرش گئورگ براندس دیدگاه‌های اساسی‌ای را که در دهه هفتاد مطرح کرده بود، بعدها کنار گذاشت و این برادر کوچک‌تر، ادوارد بود که آن‌ها را بعدها به مثابه دیدگاه‌های "رنالیسم" حفظ کرده و پیرامون آن‌ها با شلاق روزنامه‌نگاری، جنبش‌ها را سازمان داد و نیروها را در کنار هم نگاه داشت. او حق تفسیر چپ قدیمی را پس از مرگ زود هنگام هوروپ در ۱۹۰۲ نیز به ارث برد. در بورژوازی یهودی آن دوران کپنهاگ رنالیسم چیره بود، که با قوانین اخلاقی کلیسایی، جنسیتی و سیاسی آن فاصله می‌گرفت. گئورگ براندس، برادر ادوارد، در افکار و احساسات قوی خود در جایگاهی قرار داشت که نمی‌توانست نمونه ایدئال رنالیسم باشد. اما شخص ایدئالی که گئورگ می‌خواست خلق کند، تقریباً شبیه به عقل‌گرایان قرن هیجدهم بود، شخصیت‌های خشک و غیر عاشقی که می‌توانستند منتقد اجتماعی و هنرمند را در یک شخص متحد سازند و از آن یک انسان مدرن متولد سازند، که نمونه برجسته آن را در ادوارد براندس می‌توان دید. ادوارد اختراع برادر بزرگ‌تر نبود، بلکه او به‌سادگی بازتابی از زمانه خود بود، که صنعت‌گرایی با شکل نوین زندگی‌اش را و زندگی شهری بزرگ با همه امکاناتش را، همراه با یک واقع‌گرایی خشن منعکس می‌کرد. ادوارد با هوشیاری اجتماعی و داشتن توانایی انتقادی، هم‌پایه برادرش مدرن بود، بدون اینکه خلق‌و‌خوی و بزرگی او را داشته باشد. درجایی که ادوارد شخصیتی سیستماتیک، گوشه‌گیر و حسابگر داشت، برادرش شلوغ، اجتماعی و سخاوتمند بود و نمی‌توانست، به عبارتی، سیاسی فکر کند. در دورانی این دو برادر، به‌ویژه ادوارد، در زمینه نقد ادبی تئاتر به نوعی پیام‌رسان تبدیل شدند که مهندسان و دانشمندان با محاسبه دقیق، نتایج

شگفت‌انگیزی را نشان می‌دادند. در این دوران اعتقاد به حقیقت عینی از علوم فنی به انسان‌گرایی سرایت می‌کرد، که خود را در فلسفه پوزیتیویستی به نمایش می‌گذاشت و ایده‌های برآمده از آن همچون موهبتی معنوی، خود را در ادبیات و هنرهای تجسمی به نمایش می‌گذاشت. معاصران بر این باور بودند که آنچه ادوارد براندیس آن را رئالیسم می‌نامید، بیشتر به بدبینی می‌خورد، و یا شاید خودخواهی، و به او شدیداً انتقاد داشتند و او را مرد بی‌احساسی می‌دانستند. او خودش تصور می‌کرد که درگیری‌ها فقط بخشی از زندگی هستند و بر این باور بود که باید همواره با همه مردم در جنگ زندگی کند، و واکنش او در این درگیری، پرخاشگرانه و به دور انداختن همه چیزهای ناامیدکننده بود.

ادوارد براندیس زبان‌شناسی متخصص بود و چندین رساله زبان‌شناسی از خود به جای گذاشت که از جمله پایان‌نامه دکترایش در مورد شکل‌گیری مفهوم در متون کهن مذهب هندو بود. به زبان عربی مسلط بود و حتی قرآن را به زبان اصلی کنکاش کرده و به تاریخ عرب‌آشنایی ژرفی داشت. او علاقه بسیاری به نمایشنامه و نمایشنامه‌نویسی داشت و منتقدی چیره‌دست در پرت‌نگاری شخصیت‌های نمایشنامه‌های مطرح ادبیات اروپا به حساب می‌آمد و از نمایشنامه نویسان زبانزد زمان خود بود. براندیس مدافع تئاتر رئالیستی بود که چه در انتقاد ادبی او و چه نمایشنامه‌نویسی‌اش رنگی سیاسی به خود می‌گرفت و شکل جدیدی از نقد تئاتر ادبی را که به‌ویژه متعلق به تئاتر سلطنتی وابسته به سنت بود از خود به جای گذاشت. او در مرکز ادبی کپنهاگ قرار داشت و ارتباطات زیادی با روشن‌فکران منتقد در سوئد و نروژ داشت. او در انتقادهای ادبی چیرگی داشت و نمایشنامه‌نویسان زمانه‌اش به بررسی‌های ادبی او از نمایشنامه‌هایشان بسیار بها می‌دادند. در نامه‌نگاری‌هایی که او از جمله با هنریک ایبسن داشت، در نامه‌ای ایبسن واریسی ادوارد از نمایشنامه او را به نام استاد بنا سول‌نسن^۱ ارج گذاشته و درباره نمایشنامه‌های ادوارد و از جمله یکی از آن‌ها به نام بر پایه قانون^۲ این‌گونه

1. Bygmester Solness.

2. Under loven.

نظر می‌دهد:

«... بررسی کارهایم به دست شما همیشه برایم از بیشترین ارج و اهمیت برخوردار است. و درست این بار، این به‌ویژه در دلم بود که چهره‌هایِ نمایش، همان‌گونه که شما این کار را کرده‌اید، به‌درستی وانموده و شکافته شوند و به‌ویژه خصلتشان به‌عنوان آدم‌های واقعی پاسداری شود. همه کارهایِ نمایشی تان علاقه ژرفم را سخت برانگیخته و من روی هم‌رفته، تنها انگشت‌شمار کارهایی چون بر پایهٔ **قانون** را می‌شناسم که به این ژرفی بر حال و هوا و احساساتم کارگر شده باشد.»^۱

ادوارد براندس از سال ۱۸۸۱ به نمایشنامه‌نویسی روی آورد و نخستین نمایشنامهٔ او به نام دواذرمانی^۲ بود که در آن پزشکی سنتی بیماران خود را با "آرامش و توهمات خوش‌یمن" می‌کوشید درمان کند. لبهٔ تیز این نمایشنامه انتقاد به خرافه‌پرستی در هر شکل آن بود که همچنان نشان‌دهنده خط اصلی کارهای مهم ادبی و نمایشنامه‌نویسی ادوارد را در سال‌های بعد نیز نشان می‌داد. در سال ۱۸۸۲ نمایشنامه یک دیدار^۳ را نوشت که به ارزیابی متفاوت زنان و مردان به لغزش‌های اخلاقی پیرامون رفتارهای رابطه می‌پردازد. در ۱۸۸۵ نمایشنامهٔ یک جدایی^۴ را نوشت، که در آن به رابطهٔ یک پدر با دخترش که سال‌ها جدا از او زندگی می‌کرده و حالا بازگشته تا با او زندگی کند می‌پردازد. دختر نزد دوست دوران جوانی پدر که جای مادر او را گرفته بزرگ شده و هنگام بازگشت پدر، برای پدر آشکار می‌شود که دختر جوانش دل به یک مردی سپرده که دل‌کننده از او ممکن نیست. پدر^۵ دانشمند علوم طبیعی است و نه پاینده به مذهبی، اما آن مرد، معتقدی است مذهبی با دانش ژرف در علوم دینی که با مزاج پدر سازگار نیست، اما پدر درمی‌یابد که دخترش مطیع او شده است. در سال ۱۸۸۷ نمایشنامهٔ عشق^۵ را می‌نویسد، عشقی که در بی‌پولی و فقر جریان می‌یابد. در

۱. از نامهٔ هنریک ایبسن به ادوارد براندس به تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۸۹۲ از کریستیانای نروژ. (م).

2. Lægemidler.

3. Et besøg.

4. Et brud.

5. Kærlighed.

۱۸۸۸، نمایشنامه قدرت برتر^۱ را نوشت، جایی که یک دختر خواربارفروش طبقه پایین رویای زندگی با یک هنرمند نقاشی را در سر می‌پروراند که به او وعده طلا و جنگل‌های سبز را می‌دهد و خود که نَسبی به بانکدارها دارد در پی رابطه با دختران دیگر است. در سال ۱۸۹۱ نمایشنامه بر پایه قانون^۲ که پیش‌تر از زبان ایسن به آن اشاره شد را نوشت که به دو ازدواج ناخوشایند در آن می‌پردازد که طرفین آن‌ها برای رسیدن به عشق خود که همسر زوج دیگری است تلاش بیهوده‌ای برای کنار گذاشتن یوغ زناشویی داشتند و مجبور بودند زندگی مشترک را در پشت نقابی از شایستگی ادامه دهند. در سال ۱۹۰۲ نمایشنامه بیرون از قانون^۳ را نوشت که در آن دختر جوان و ساکتی دل به موسیقیدانی معروف می‌سپارد که زن و بچه دارد و این عشق دوسویه دختر را بر آن می‌دارد که فضای چیره اخلاقی دوران را در کپنهاگ و خانواده خود بشکند تا به دلدارش پیوندد. در ۱۹۰۴ مشت در برابر مشت^۴ را درمی‌آورد، که به تصویر کشیدن یک زندگی کارگری با اهداف اجتماعی می‌پردازد. پرتوهای سرگرم‌کننده، مناسب حال شرایط زندگی خرده‌بورژوازی، آن‌چنان‌که در آغاز قرن بیستم به نظر می‌آمد. در همین سال نمایشنامه وِرا^۵ را درمی‌آورد. در این نمایشنامه اکسل، که به این خو گرفته که زن‌عمویش وِرا را همه می‌پرستند و او زنی است واقعاً باهوش و زیبا، ناگهان نگاهش به او دگرگون می‌شود و آغاز به دیدن این زن زیبا از زاویه‌ای دیگر می‌کند، و آن هنگامی است که از خدمتکار دختر خانه می‌شنود که اکسل باید مواظب باشد، زیرا وِرا می‌تواند برای او بسیار خطرناک باشد. در ۱۹۰۵ دو نمایشنامه نوشت که در دوران تاریخی گذشته‌های دور اتفاق می‌افتد. نخست نمایشنامه اسگر^۶ که مواد تاریخی‌اش به سال ۱۰۰۰ میلادی بازمی‌گردد که در ایسلند رخ می‌دهد و آن درامی است خانوادگی بین رئیس قبیله و همسرش اسگر که

1. Overmagt.

2. Under Loven.

3. Udenfor loven.

4. Hårdt imod hårdt.

5. Vera.

6. Asgerd.

به تدریج مجبور است اعتراف کند که هرگز واقعاً شوهرش را در زندگی دوست نداشته است. دیگری نمایشنامه محمد^۱ است که در آن ما را به زمان پیامبر اسلام می‌برد، با شخصیت‌های واقعی‌اش. اسلام به‌عنوان یک دین نوین زیر فشار است. مردم آشکارا خدایان و الهه‌های کهن را می‌پرستند، مسیحیان مسلمانان را با مشرکان یکسان می‌دانند و یهودیان آنان را مسخره می‌کنند. جمع‌آوری و تقویت مسلمانان بر عهده محمد است، و داستانِ نمایش از داستانی واقعی که در روایت‌ها آمده سرچشمه می‌گیرد و با شخصیت‌های واقعی پیرامون محمد در یکی از بحرانی‌ترین مراحل تاریخ اسلام جریان می‌یابد. او در نامه‌ای به برادرش گئورگ براندس که پردازش شخصیت محمد و هدف این نمایش‌نامه را به پرسش کشیده، در پاسخ می‌نویسد: «اینکه هدف نمایشنامه چیست، تا اندازه‌ای تو آن را می‌بینی. چندین خوانش در پس آن هست. مهم‌ترینش ریزبینی تاریخی بسیار زیاد آن است. من از چهره‌نگاری خود درباره محمد در برابر هم عرب‌ها و هم تاریخ‌نگاران دفاع می‌کنم. من قرآن را بسیار خوب می‌شناسم، تا اندازه‌ای به زبان اصلی، تاریخ‌نگاری‌های عربی و چهره‌نگاری‌های تازه‌ای که از محمد شده است را، خوانده‌ام.» ادوارد براندس در زمینه ادبی در مجموع علاوه بر سایر کارهای ادبی‌اش ۱۹ نمایشنامه نوشت و به چاپ رساند که بسیاری از آن‌ها در زمان او و در سال‌های بعدتر به نمایش گذاشته شدند.

نادر تجدد

دانمارک - ۲۰۲۴

1. Muhammed.

چهره‌ها:

پدر Jakob

مادر Frederikke

رُز (دخترشان) Rose

هِدا (خواهر رُز) Hedda

اُتو (همسر هِدا) Otto

عمه تی Tante Tea

ویلیام آردن (آهنگساز) William Arden

کاترینه (یک دختر خدمتکار) Katrine

یک خدمتکار هتل En Opvarter

پرده نخست

(اتاق نشیمن با مبلمان بسیار اشرافی و ثروتمندانه. در سمت راستِ درِ اتاقِ پدر. در سمت چپ پنجرهٔ رو به خیابان و در انتهای پس‌زمینه، درِ رو به اتاقِ غذاخوری. در پس‌زمینه درِ رو به ورودی. پیش از ظهر در یک روز زمستانی، بدون آفتاب.)

(مادر کار خیاطی‌اش را کنار می‌گذارد، عمه‌تی با عجله از ورودی به داخل می‌آید.)

(نفس‌زنان.) آه، خوب شد، پیدات کردم!	عمه
خدای من، تو که از نفس افتادی، بیا تو و بشین!	مادر
آخه دویدم — آه، آه — بیشتر از اینکه نفس تنگی‌م بگذاره، دویدم.	عمه
سلامتی‌ت این روزها در چه حاله؟	مادر
شب‌ها که وحشتناکه. رو تخت‌خوابم می‌شینم و پیش از اینکه بتونم	عمه
چشمام رو هم بگذارم تا سپیده صبح نفس نفس می‌زنم. اما بازم	
خدا رو شکر، چون همین‌که زندگی می‌کنی هر روزش اونه که —	
بله، حکمتِ اونه توی همه‌چیز.	مادر
حکمتِ اونه — حالا نفسم دیگه داره می‌آد سر جاش.	عمه

- مادر خُب خدا رو شکر. اما - چرا با یه همچی عجله‌ای؟
- عمه چون‌که - چون جرئت نکردم بیش از این صبر کنم -
- مادر به‌خاطر چی؟
- عمه (در حین ادامه.) - برای اینکه همه شهر دیگه خبردار شدن.
- مادر از چی، تی؟
- عمه نمی‌خواستم اونو تو از کسِ دیگه‌ای جز من بشنوی: غریبه‌ها نباید این رو به تو بگن. بعلاوه، آدم آخه خودش فک وفامیل داره تا از این چیزها باخبرش کنن - و می‌دونمم وقتی چیز خیلی بدی برات پیش می‌آده که بیش از هروقتی احساس می‌کنم خواهرتم.
- مادر وای، خدا رحم کنه - چقدر منو می‌ترسونی! - نکنه پس 'حادثه‌ای پیش اومده باشه؟
- عمه فقط چیغت نره الان هوا! حادثه‌ای پیش نیومده - اما -
- مادر اما - چی شده؟
- عمه اینه که - :رُز!
- مادر (سرگشته به او خیره می‌شود.) رُز! - رُز! چیه دربارش؟
- عمه پس هیچ چیز نمی‌دونی! - نه، پدرمادرا خُب همیشه کورن.
- مادر کور - کور چی؟
- عمه البته که - نزدیک‌ترین کس‌ها آخرین کس‌هایی هستن که می‌بینن. مردم ملاحظه‌کارن - بگذار باشن. رفتار ما باید درست باشه. تازه کسی هم خُب گفتن این جور چیزها رو دوست نداره.
- عمه فقط یک دوست واقعی، یک خواهر، این جور چیزها رو روی دوش خودش احساس می‌کنه.
- مادر نه دیگه، تو که منو نصفه‌جون کردی - تاب نمی‌تونم بیارم، حالا واقعاً بدون این در و اون در زدن بگو!
- عمه (با لحن محکم.) می‌تونم ازت بخوام عصبی نشی! کمکی نمی‌کنه. - تو مادری - و باید بتونی وظیفه‌ت رو انجام بدی. تو

می تونی هم — و من هم بهت کمک می کنم.

مادر

خُب حالا، دربارهٔ رُز چی هست!

عمه

(موقرانه.) درباره‌ش حرف می زنم.

مادر

حرف می زنم — چی، چطوری؟ چی می گن؟

عمه

حقیقت.

اون خودش رو، درست و حسابی سرِ زبون‌ها انداخته؛ بهش می خندن — ازش دوری می کنن — نام و شهرتِ خوش، همیش از بین رفته.

مادر

وا، خدای بزرگ، چرا؟

عمه

نه، پیدااست که اصلاً خبر نداشتی — بی خبر مثل — مثلِ یه بچه، یه بچهٔ تازه به دنیا اومده! همهٔ مردم — به جز تو و شوهرت — از رابطهٔ اون با آردن، اون آهنگ‌سازه که رُز آهنگ‌هاش رو گوش می ده، ترانه‌هاش رو می خونه و بیش از هر چیزِ دیگه حرف‌های بی‌خدایی‌اش رو دوست داره، باخبرن.

مادر

آردن — و رُز! چه رابطه‌ای؟ — اون کمی آهنگ‌هاش رو دوست داره، خُب که —

عمه

بله، تو ساده‌ای، واقعاً که ساده و خوش‌باوری! اما خوش‌خیال و ساده‌گیر هم هستی — الان هم مثل همون جووری که همیشه بودی، هستی، فردریکه.

باید بهت بگم که: اون با آقای آردن می‌گرده — صبح و عصر باهم به گردش‌های دورودراز می‌رن — همین جمعه‌ای اونا باهم تو کافه دیده شدن — دیشب باید باهم شام خورده باشن — و اینا رو مردم می‌گن — بله، این رو من الان از یک منبع مورد اعتماد شنیدم: یک آقای، که نباید اسمش رو ببرم، این رو به دخترعموی لوییز گفته — بله، رک و پوست‌کنده، خودت رو برای بدترین‌هاش آماده کن: رُز با اون تو اتاقتش دیدار کرده.

- مادر تو اتاقتش رفته به دیدار اون! —
- عمه (تند و شدید.) بله، می فهمی که چی دارم می گم: تو هتلی که اون زندگی می کنه رفته به دیدارش.
- مادر رُز! — نه، این ممکن نیست. این رو باور ندارم.
- عمه بالاخره که حقیقت: حقیقت تلخ.
- بله، باورش هم سخته! — و می دونی که — بله، باید بدونی و یادت نره که اون ازدواج کرده. (فریادزنان.) این یه مرد ازدواج کرده است، زن و بچه داره — یه پسر — یه پسرِ بزرگ! — حالا چی می گی؟
- مادر من می گم —، ممکن نیست. این تهمت زدن، آدمايِ شروری که دارن بازی هاشون رو می کنن.
- عمه آره، ای کاش به خدا، همین جور بود — نه، فردریکه بیچاره من — نه، این خود حقیقتِ زشته.
- مادر رُز یه همچو رفتاری داشته باشه — پنهون از من و پدرش! رُز، این دخترِ مهربون و عاقل!
- درباره خیلی دخترهای جَوونِ دیگه می توئم این جورِ فکر کنم — خدا می دونه که این روزها جوون ها چقدر سبک سرن — اما رُز!
- عمه (سرزنش کنان.) آره، عزیزم، تو حالا داری واقعاً مثل همه پدرمادرا حرف می زنی: اینکه درباره همه می شه بدترین فکرها رو کرد، اما به بچه های خودشون نباید یه تلنگر زد. رُز هم پیش خدا مثل بقیه مردمه: هیچ هم فرشته نیست — نه، از ماها که فرشته تر نیست.
- مادر نه، اما اون خیلی مغروره — اصلاً دنبال بزرگ دوزک یا خوش گذرونی نیست — حتی مثل خیلی دخترهای خوبِ جوون، بله، نه حتی اون جورِ که هِدا بود، که حالا یک همچو همسرِ خوبی برای اتوست.

رُز خیلی آرومه، بیش از اندازه ساکته. گاهی به نظرم اومده که انگار هم سن منه — به هیچ چیزی کشش نداره، جز اینکه عاشقِ خوندن و یادگرفته —

عمه اون زیادی خونده — خیلی زیاد — همه کتاب‌هایی رو که می‌تونسته پیدا کنه — همه کتاب‌های تازه‌ای رو که دخترهای جوون نباید اونا رو بخونن.

مادر آخه نمی‌شه که واقعاً غدغن کرد — من که نمی‌تونم این جوری کنترل کنم — یاکوب که هیچ حالا نمی‌خونه — و همین هم که رُز آروم بوده، یه ذره احساس وظیفه نمی‌کرده —

عمه ای، می‌دونی چیه: وقتی اون کتاب‌ها رو خونده! هیچ خوندنِ اونا تو این سال‌ها باعث شده که اون به کلیسا بره — یا نه بیشتر دوست داشته بره رقاصی؟ — اون که دیگه بچه نیست، بیست و دو سالشه، آیا گفته که اصلاً دوست نداره که با مرد جماعت بچرخه؟! —

مادر نه با این دقت، اما رُز هرگز از توازن بیرون نمی‌ره و مثل دخترهای جوونِ دیگه دَرش نیست که ولنگار یا عشوه‌گر باشه.

عمه آره، آب هرچی عمیق‌تره آروم‌تره
اما درباره‌ی اون چیزی که من بهت گفتم چی می‌گی؟ چه فکری داری بکنی؟

مادر خب بین تی — اول باید به خودم پیام — سر دربیارم، بینم این رُزه، رُز منه که این حرف‌ها درباره‌شه. و بعد — (لبخندِ کوچکی می‌زند).

عمه هان — چیه؟

مادر خب، آخه من فکر نمی‌کنم اون قدرها بد باشه. شاید رُز کمی بی‌احتیاطی کرده، اما می‌شه بهش برای اون یه تذکری داد.

عمه این جوری فکر می‌کنی! بله خُب، وقتی آدم یه همچو چیزی رو این قدر ساده می‌گیره، حقشه هرچی به سرش بیاد.

- مادر خدای من، خُب من اول باید با رُز حرف بزنم — بشنوم چی می‌گه، مگه نه؟
- عمه (سرد.) من فکر می‌کنم که تو باید با شوهرت حرف بزنی.
- مادر اِ، من می‌خوام اگه بشه اونو اصلاً وارد این قضیه نکنم. اون جوون‌ها رو خیلی بد می‌فهمه و عادت کرده به اینکه همه‌چیز دوروبرش آروم و بی‌دردسر بگذره.
- عمه باشه، از من گفتن بود! هشدارم رو که دیگه دادم. من اونچه که خویشاوندی و وظیفهٔ انسانی حکم می‌کرده، انجام دادم.
- مادر من هم بابت اون ازت ممنونم! — هِدا و شوهرش هم اومدن.
(هَدا و اُتو از ورودی وارد می‌شوند.)
- مادر روزبه‌خیر بچه‌ها، بیایین بشینین اینجا!
- هَدا روزبه‌خیر، مادر جون! روزبه‌خیر، عمه!
- عمه روزبه‌خیر، عزیزم! بچه‌ها خوبن؟
- هَدا ممنون — عالی!
- عمه آخرین بار اونا رو تو خیابون با اون دختره خدمتکاره دیدم — اون خیلی چندانسی و با قر و سربه‌هوا راه می‌رفت. فکر نمی‌کنم که او از اون‌ها درست مراقبت می‌کرد. به‌نظرم کمی سربه‌هوا اومد!
- هَدا آره، من هم به کاترینه یه شک‌هایی دارم. باید بیشتر مراقبش باشم.
- اُتو اِ، کاترینه که خیلی خوبه.
- هَدا تو این چیزا رو خوب نمی‌فهمی.
- عمه نه! اما این جور که پیداست اُتو این رو برای بچه‌ها زیاد جدی نمی‌گیره.
- هَدا (محکم.) در این مورد اشتباه می‌کنی عمه.
- مادر اون هم پدری مثل اُتو که این قدر دقیقه!
- عمه آره خب، بازم حرف‌های قشنگ‌قشنگ!

اما مردا نمی تونن دخترا رو بشناسن.	هِدا
من سرِ تعظیمِ فرود می آرم. اوه، من دیگه باید برگردم — فقط می خواستم تا اینجا همراهِ هِدا باشم.	اُتو
به این زودی که نرو!	مادر
اگه من هم که آزار می دم، پس —	عمه
نه بابا، عمه چه فکری می کنه!	اُتو
عمه، راستش، یک کاری داشتیم که درباره‌ش باید با مادر حرف بزنیم — که البته می تونیم بگذاریم برای بعد.	هِدا
خُب خیلی هم خوب —	اُتو
پس شمام از اون باخیرین؟ — بله، می دونم، شمام حتماً می خواین درست درباره‌ همون چیزی با فردریکه حرف بزنن که من اودم پیشش.	عمه
وا! — عمه که نمی تونه از اون خبر داشته باشه.	هِدا
نمی تونه! — حتی تو یک کلمه می تونم بگم چیه.	عمه
بعیده! خُب این کلمه جادویی رو بگین ببینیم!	اُتو
مسخره نکن! اون کلمه اینه: رُز.	عمه
رُز؟	هِدا
درست نمی گم؟	عمه
نمی فهمم —	هِدا
بله، به خدا، اگر قراره من بیرون نگه داشته بشم، برای من خیلی بهتره. اما، دخترم، من از رویِ خوش قلبی و نگرانی‌ای که داشتم و دوستی صمیمانه گفتم و همه چیز رو با مادرت درمیان گذاشتم، برای همین هم الان دارم شاخ درمی آرم که یه مرتبه با من داره مثل یه غریبه برخورد می شه.	عمه
هیچ کس این جواری فکر نمی کنه. اما نمی دونیم که بچه‌ها هم چیزی درباره‌ رُز شنیدن یا نه؟ —	مادر

عمه	چیزی نشنیدین! هان، هِدا؟
هِدا	(با تردید و دودلی.) چرا، رد نمی‌کنیم —
اُتو	(هم‌زمان.) متأسفانه نمی‌تونیم رد کنیم.
عمه	(پیروزمندانه و سرفراز.) می‌بینی! — بله، می‌دونستم — همین‌که وارد شدین اونو تو چهره‌تون خوندم. — خُب دیگه من می‌رم — تازه هم، نظرم رو گفته‌م و عوض هم نمی‌شه.
	فقط بهتون نصیحت می‌کنم که این جریان رو خیلی شوخی نگیرین؛ تا رُز بیشتر از اینی که هست آبروش نره، که باعث لکه‌دار شدن دامنِ خانواده هم می‌شه! خدانگهدار!
مادر	باشه، پس خدانگهدار! تا بیرون همراهی ت می‌کنم!
عمه	نه نمی‌خواد! خدانگهدار!
مادر	چرا می‌آم!
	(عمه از طریق ورودی بیرون می‌رود و مادر او را همراهی می‌کند.)
هِدا	خدانگهدار، عمه! (به اُتو.) خیلی بد شد که اینجا به عمه برخوردیم. حالا می‌دوه می‌ره درمورد همه‌ ما گزارش می‌ده.
اُتو	آره — اما می‌بینی که جریان تا کجا رو شده. واقعاً که خیلی شرم‌آوره.
هِدا	حالا باید مراقب مادر باشیم — بد هم خیلی نشد که ازپیش آماده شده.
اُتو	خدا کنه حالا نزنه زیرِ گریه!
هِدا	با جریان خیلی عادی برخورد کنیم.
اُتو	آره اما، خیلی هم نمی‌تونیم سبکش کنیم. به همه‌ خانواده برمی‌گرده — هم من، هم تو. — فکرش رو بکن، اگر کسِ غریبه‌ای در این مورد چیزی به من بگه! همچوا حساسی دارم که وقتی مردم

به من برمی خورن، درگوشی باهم حرف می زنن. من به این عادت ندارم هدا، من عادت دارم که بتونم راست توی چشم همه نگاه کنم. و حالا خواهر زنم —

هدا

آره، اُتو، من چه کار باید بکنم! خیلی ناراحتم.

اُتو

این هم مادرت که اومد.

مادر

(از در ورودی وارد می شود.) بیابین، بچه ها و به من بگین: چیزایی که عمه تی می گه درسته؟ مردم درباره رُز بد می گن؟ بله مادر، باید درست باشه.

هدا

شهر از چیز دیگه ای جز این حرف نمی زنه، مادرزن!

اُتو

و این واقعاً آردن، همون آهنگ سازه ست، که رُز کمی باهاش آشنا شده؟

مادر

بله، اما نه تو می دونی و نه من که رُز چه اندازه باهاش آشنا شده. وای نگو هدا!

هدا

مادر

کمکی خُب نمی کنه که مادرزن نخواد حقیقت رو ببینه.

اُتو

بله اما، حقیقت چی هست؟ هدا، هرچه هست به من بگو!

مادر

عمه تی اونو نگفته؟ رُز آبروی خودش رو — شماها رو — همه ما رو از بین برده.

هدا

— همه خانواده رو —

اُتو

— با رفتارای سبک سرانه و خیلی بی مسئولانه ش.

هدا

اما چطوری، چطور؟

مادر

اونو می بینن که همیشه با آردن می گرده — با اون قدم می زنه — پای ثابت تمرین ها و کنسرت های اونه — با اون حتی شب ها به کافه می ره —

هدا

شب ها!

مادر

روز جمعه با اون 'صدف دریایی خورده.

اُتو

و یک چیز دیگه هم هست که می گن؛ — نمی دونم باید باور کرد یا

هدا

نه!	
متأسفانه من باور می‌کنم.	آتو
چی هست؟	مادر
آره، خب باید بگم که — با اون تو اتاقش دیدار داشته.	هیدا
این غیر ممکنه.	مادر
غیر ممکن! اون تو هتل زندگی می‌کنه — و به اندازه کافی اونجا آدم هست که بتونن رفت و آمد اون رو کنترل کنن.	آتو
مردم اون رو دیدن که رفته پیشش؟	مادر
این رو مردم می‌گن — و باور دارن.	هیدا
این مردم کی‌ها هستن؟	مادر
مادر، البته می‌دونی که، همگی مردم. یه مرتبه همه مردم از همه چیز کاملاً باخبر شدن. — و ما دست آخر تازه الان از اون خبردار شدیم. دو تا از بهترین دوست‌هام دیروز پیش من بودن، و — (شانه‌ها را بالا می‌اندازد).	هیدا
و تانوم ^۱ که از بهترین دوستان من و تنها کسیه که من باهاش صحبت کردم و خیلی مهربون و خوبه و واقعاً به رُز علاقه داره — البته یه زمانی این جور ی فکر می‌کردیم! — اون می‌گه که مردم تو کافه در این مورد حرف می‌زنن. تازه یادتون هم باشه که اون به‌خاطر رفتارهاش خیلی‌ها رو رنجونده — با طرز فکرهای خیلی تندوتیزش — با فاصله گرفتن‌هاش از مردها و زن‌ها —	آتو
اما رُز هرگز خطایی نکرده —	مادر
بله، پس این فقط یه اتفاقه!	آتو
این اتفاقه؟	مادر
(با عجله.) منظور آتو خُب اینه که حتی پیش از اینکه هیچ‌کس بتونه چیزی درمورد اون بگه، خلق و خوی و دیدگاه‌های اون	هیدا

1. Tannum.

مردم رو می رنجوند. حالا مردم به چیز واقعی پیدا کردن و به اون چسبیدن، و نمی خوان دیگه بهش رحم کنن.

نه، نمی خوان رحم نشون بدن.

و خُب، واقعاً ته همه این چیزا چی هست؟

چی، مادر! بدون شاخ و برگ اینکه اون بی رودرواسی دیوانه وار عاشق آردنه — وگرنه که این طوری رفتار نمی کرد — عاشقِ مردیه که شهرتِ بدی داره — که اهل جایی نیست — و اینکه یک مرد ازدواج کرده ست.

داستانِ عشقِ به یه مرد ازدواج کرده: اینه حرفِ شهر.

اون ازدواج واقعی کرده؟

کاملاً واقعی.

زن و بچه. — (پس از یک مکث کوتاه.) چون وگرنه —

(به گندی.) نه وگرنه — پس خیلی هم بد نبود و اون، اون هم عاشقِ رُزه؟

من از احساسات اون خبر ندارم. اما اون قدر عاشق شده که آبروی رُز رو ببره —

و حتماً هم ازش — نه، نمی خواهم این رو بگم.

چرا، بگو، منظورت چیه؟

آه، منظورم خُب اینه که از احساساتِ رُز سوءاستفاده کنه!

(لرزان.) رُز!

بله، مادر، الان باید به خودت مسلط باشی و درک کنی که موضوع از چه قراره.

شما، بچه ها، فکر می کنین که این یه بدبختیِ بزرگه!

بله، یه بدبختی برای همه ما.

و مایه سرشکستگی برای همه خانواده.

خدای من! خدای من! چی کار باید بکنم؟

- اُتو با رُز حرف بزنین.
هیدا و اگه این کمکی نکرد — که احتمالاً کمکی هم نمی‌کنه: با پدر صحبت کن.
- مادر جرئتش رو ندارم. پدر حسابی از کوره در می‌ره. اونی که این قدر آبرودوست و سخت‌گیره و از هیچ چیز خبر نداره. مگه اینکه کسِ دیگه‌ای به اون این رو بگه — من از فکرش هم که بهش بگم می‌ترسم. و تازه این روزا هیچ سرحال نیست.
اُتو اما هیچ کسِ دیگه‌ای نباید این رو بهش بگه.
هیدا حیوونی پدر!
مادر و حیوونی رُز!
اُتو پس بدونِ اماواگر باید کاری کرد.
هیدا اولین چیزی که باید اتفاق بیفته اینه: که رُز هرگز دیگه آردن رو نبینه، هرگز دیگه حتی یک کلمه با اون حرف نزنه — اون وقت شاید کمکی باشه.
- مادر آره خب — البته اون باید این رو درک کنه و بخواد.
اُتو ببینیم چی می‌شه. من فکر می‌کنم رُز رو من بهتر از شماها می‌شناسم. اون از این دخترای جوونیه که باید زن باشه — نه خانم. وقتی در موردِ یه همچو کسانی می‌شنوم، می‌دونم از کجا داره آب می‌خوره.
- هیدا (از پنجره به بیرون نگاه می‌اندازد.) رُز داره از تو پیاده‌رو می‌آد.
اُتو پس بیا ما بریم!
مادر می‌خواهین برین؟
هیدا آره، اول با اون حرف بزن: این طوری بهتره. من با اُتو یه دوری می‌زنم و زود برمی‌گردم.
- مادر وای خدا، بچه‌ها، چه بدبختی‌ای! آدم تش می‌لرزه!
هیدا مادر حالا محکم باش! (او را می‌بوسد.)

- اُتو مادر باید با چشم‌های باز با اون روبه‌رو بشه.
- (هدا و اُتو می‌روند به سمت ورودی، مادر کمی کنارِ در می‌ماند و سپس بازمی‌گردد.)
- رُز (در ورودی در حال صحبت کردن.) الان واقعاً می‌خواین برین؟
— خب پس بعداً می‌بینیم. (به داخل می‌آید.) روبه‌خیر، مادر!
- مادر روبه‌خیر! — بیرون بودی؟
- رُز (با لبخند.) بله، مادر، می‌بینی که!
- مادر منظورم اینه که بیرون برای قدم زدن.
- رُز دقیقاً. یک گشت طولانی و قشنگ.
- مادر تنها؟
- رُز نه.
- مادر پس با کی؟
- رُز (به او نگاه می‌کند.) این مثل یک بازجوییه.
- مادر چون که می‌پرسم با کی رفتی؟! — نکنه که این یه راز باشه؟
- رُز نه.
- مادر خُب پس با کی بود؟
- رُز اما تو هیچ‌وقت عادت نداشتی درمورد این چیزها از من بپرسی.
تو می‌دونی که من عادت دارم پیام و بِرَم - بدون هیچ حساب پس‌دانی.
- مادر وقتی من امروز اتفاقی از تو می‌پرسم که با کی به گردش رفتی،
خب تو که نمی‌تونی اسمش رو بگذاری حساب پس دادن؟
- رُز نه.
- مادر بااین‌وجود من نباید بدونم که کی بود؟
- رُز لحنِت به‌نظرم خیلی عجیبه.
- مادر جوابِ تو که خیلی عجیب‌تره.

- رُز شاید.
- مادر خُب، پس بالاخره می‌تونم جوابم رو بگیرم؟
- رُز (به آرامی.) و اگه الان من نخوام اون رو بگم —
- مادر که با کی رفتی؟ وقتی من می‌پرسم، باید بتونی بگی.
- رُز و اگه الان نخوام به‌خاطر خودت اون رو بگم؟
- مادر به‌خاطر من! — تو که خوب می‌فهمی رُز، من همین حالا ازت می‌خوام زود بهم بگی.
- رُز (به‌کندی.) تو این رو می‌خوای که —
- مادر منظورت اینکه من این حق رو ندارم؟
- رُز من بیست و دو سالمه — من نمی‌دونم حق داری یا نه. فرقی نمی‌کنه، چون می‌تونم حدس بزنم که به‌جای بدی می‌کشه. من با اون مردی قدم زدم که اُتو و هِدا اینجا بودن تا درموردش حرف بزنن.
- مادر این رو از کجا می‌دونی؟
- رُز آه، مادر، فکر نمی‌کنی من می‌تونم گزارشِ اونا رو از لابه‌لای پرسش‌های تو بشنوم؟ بله، من امروز، مثل خیلی روزای دیگه، با اون قدم زدم.
- مادر (لرزان.) پس همه‌ش راسته، رُز!
- رُز چی‌ش، مادر!
- مادر اینکه تو با این آدم آبروی خودتو بُردی — که نام و شهرتِ خوبت رو نابود کردی — که خودتو زبونزد شهر کردی.
- رُز عمه‌تی هم اینجا بوده؟
- مادر بله، بوده — اما این چه ربطی داره —
- رُز خیلی هم ربط داره — چون حالا دارم سخن‌چینی‌های اونو هم از زبون تو می‌شنوم.
- مادر رُز، فکر می‌کنم تو داری خودتو پشتِ این حمله به دیگران پنهون